

نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوی قرن نوزدهم میلادی، با نگاهی به ادب فارسی

فریده علوی*

استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۵/۱۱/۲۵، تاریخ تصویب: ۸۵/۱۲/۲۰)

چکیده

جهان اسطوره‌ای، جهانی است که نمادهای سازنده آن از بسیاری جهات مشترکند و همواره چهره‌ای متفاوت از جهان رئالیستی را به تصویر می‌کشند. البته همین نگرش شگفت‌انگیز به جهان پیرامون، موجب غنای ادبیات می‌گردد و اشتراکات جهان استعاری نمادها، سبب سهولت پژوهش در آثار نویسندگان و شاعران نامدار با رویکردی تطبیقی می‌شود. آنچه در این مقاله مورد توجه نگارنده قرار گرفته، پژوهش در اشعار برجسته نویسندگان شهیر فرانسوی در عصر طلایی رمانتیسم، یعنی در سده نوزدهم میلادی است، که در آن به بازسازی نماد پرنده پرداخته‌اند. در این زمینه، توجه نگارنده به اشعار ارزشمند ادب پارسی، در جهت غنابخشی به مفاهیم عمیق استعاری نماد پرنده، گامی برای شناخت اشتراکات و تفاوت‌های موجود در عرصه ادب فرانسه و فارسی است.

واژه‌های کلیدی: نماد، پرنده، رمانتیسم، شعر، ادبیات فرانسه، ادب فارسی، تعالی، بودلر، حافظ.

مقدمه

ادبیات مأمن همیشگی اسطوره و نمادهاست. نماد نیز از کهن‌ترین ابزار بیان مفاهیمی است که به تصویرکشیدن آن‌ها به اشکال دیگر امکان‌پذیر نیست. یکی از نمادهای رایج در فرهنگ و ادبیات ملل گوناگون جهان، نماد پرنده است. مثلاً فریزر در *شناخته‌تلاسی* (۱۹۵۰)، مجموعه‌ای گران‌سنگ در زمینه افسانه‌ها و اسطوره‌ها، به این نکته اشاره می‌کند که روح در باورهای مردمی اقوام متفاوت به مانند پرنده‌ای است که پرمی‌کشد (۲۱۰). او داستانی از آفریقای غربی را روایت می‌کند که در آن پادشاهی روحش را در کالبد پرنده‌ای قهوه‌ای رنگ پنهان می‌کند، پرنده‌ای که همیشه در کنار دروازه قصر بر درختی نشسته است. جان او چنان به این پرنده وابسته است که اگر کسی پرنده را بکشد، شاه نیز با آن می‌میرد. همسر بی‌وفایش که از این راز آگاه می‌شود پرنده را می‌کشد و، با مرگ پرنده، شاه نیز می‌میرد (۷۸۵).

شاید این ویژگی پرندگان به واسطه بال آنان است که مایه رشک آدمی بوده است. از این‌روست که باشلار (۱۹۴۳) کتابی را به موضوع پرواز اختصاص می‌دهد، از «بوطیقای بال‌ها» سخن به میان می‌آورد و رابطه میان تخیل ادبی شاعر و پدیداری موجودات بالدار را در شعر به تصویر می‌کشد (۱۰۶-۱۰۰). قرن‌هاست که انسان با مشاهده پرندگان، به پرواز آن‌ها غبطه خورده است. همین امر موجب شده که از زمان ارسطو تا به امروز آن‌ها مورد توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان قرار گیرند. از آن‌ها گاه به مانند نماد روابط میان زمین و آسمان سخن رفته (باشلار، ۱۰۶-۱۰۰) و گاه همچون نشانه، نشانه‌هایی مانند کبوتر صلح، کلاغ مرگ، بلبل عشق و غیره. گاهی اعران و ادبای فرانسوی پا را فراتر گذاشته و پرندگان را موجوداتی خارق‌العاده می‌بینند و از آن‌ها همچون نماد شاعر استفاده می‌کنند: بودلر، مالارمه، موسه از مرغان و پرندگان به عنوان نمادی از وجوه شخصیتی خود سخن می‌گویند، با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری کرده و از رنج‌ها و آلام خود در این دنیای خاکی و در میان مردمی که از درک اندیشه آنان عاجزند، حکایت می‌کنند.

در افسانه‌ها نیز، گاه پرواز پرندگان با آرزوی شاعر به سوی تعالی و گاهی آواز دل‌انگیز آنان با کلام شاعر در هم می‌آمیزند، آمیزشی که زبان را تا سراپرده صور مینوی به رقص در می‌آورد. گاهی نیز اندیشه شاعر همچون پرندگان سبکبال و پراز زندگی و نشاط به مانند «جواهرات بالدار، گل‌های متحرک، شعله‌های پرنده» (میشله، ۸۳) آزاد می‌شوند. در این مقاله نگارنده بر آن است با پژوهشی در آثار شاعران فرانسوی قرن نوزدهم میلادی و با رویکردی تطبیقی به چند شاعر فارسی، به بررسی نقش نمادین پرندگان در آثار آنان بپردازد.

بحث و بررسی

۱- وصف پرندگان: توصیف جلوه‌های زیباشناختی و رابطه آن با احوالات شاعر .

شاعران و ادیبان فرانسوی آنچنان شیفته زیبایی پرندگان بوده‌اند که غالباً آن‌ها را در بیشتر اشعار خود توصیف کرده‌اند. تلالو رنگ‌ها، تنوع گونه‌ها، گوناگونی آوازه‌ها و شکوه پرواز آن‌ها، همگی موجب شده‌اند تا مرغان و پرندگان همواره در کنار عناصری مانند بهار، گل، آسمان، خورشید، سحر، دریا، باغ و بوستان، جنگل و درختان، مهتاب... توصیف شوند. از اینروست که از نظر رنه شار «در ذهن ما پرنده و درخت همواره در کنار هم‌اند» (شار، ۲۵۲) همان‌طور که در متون ادب فارسی پرنده و بهار تداعی‌گر همدیگرند. مثلاً فرارسیدن فصل بهار در شعر حافظ عناصری همچون سبزه، گل‌های گوناگون، مرغان آواز خوان را در کنار هم قرار داده و وجود آن‌ها را در یک زمان لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید
صغیر مرغ برآمد، بط شراب کجاست؟ فغان فتاد به بلبل، نقاب گل که کشید؟

(حافظ، ۲۸۴)

بودلر (۱۹۷۷) نیز که همواره در پی یافتن رابطه میان عناصر جهان بود، پا را فراتر نهاده و فصل بهار و پرنده را واحد می‌داند و می‌نویسد:

بهار، همچون پرنده‌ای جوان، اولین پرهای خود را می‌کند بر تن .

فروردین می‌رسد از راه، می‌کند آواز در دشت‌های رنگارنگ، [...] (۱۹۸)

در واقع، در شعر بودلر، سخن از بازگشت پرندگان در فصل بهار نیست، بلکه گویی فصل بهار، خود پرنده ایست که پر دارد، آواز می‌خواند و از دشتی به دشت دیگر می‌رود. ورلن (۱۹۱۹) در شعری که از تابلوهای نقاشی قرن هجدهم الهام می‌گیرد، پرنده و درخت و مهتاب را در کنار هم قرار می‌دهد و می‌نویسد:

در آرامش مهتاب اندوهگین و زیبا،

که مرغان نشسته بر درخت را می برد به عالم رویا (۱۱)

و در شعر دیگری می‌نویسد:

آسمان بالاتر از بام،
 وه چه آبی است، چه آرام!
 درختی، بالاتر از بام،
 می‌تکاند برگ‌هایش را آرام آرام . [...] .
 پرنده‌ای بر درختی که می‌بینم
 می‌سراید شکوه خود را (همان، ۲۷۲).

توصیف پرندگان در شعر، به مناظر طبیعت می‌بخشد. میان قلم شاعر و پرنده، تخیلی سازنده برقرار شده که و موجب تحرک و زندگی است: «جسم پرنده از هوایی که در اطرافش وجود دارد و از زندگی خویش، حرکتی ایجاد می‌کند که او را به پرواز در می‌آورد» (باشلار، ۸۳) افزون بر این، شاعر با توصیف پرندگان در اشعار خود، تنها به تجسم پرندگان زیبا در جلوی چشمان خواننده خود بسنده نمی‌کند، بلکه آواز خوش آنان را نیز به تصویر می‌کشد. از جمله هوگو (۲۰۰۲) معتقد است که «مفرح‌ترین آواز، آواز پرندگان است» (۳۱۰) و «زبانشان، زبان فرشتگان» (همان، ۳۰۷). البته همه این زیبایی‌ها اغلب در جهت مهیا ساختن صحنه برای غایتی دیگر است. در واقع در بیشتر اشعار، سخن نهایی شاعر درباره معشوق و محبوب است و البته همه این زیبایی‌ها مختص اوست. از این رو وینیی (۱۹۸۶) در شعر «خانه چوپان» می‌نویسد:

نیست پرنده به روی گلی که می خورد تاب با باد
 ندارد بوی خوش گلی، نمی نالد پرنده
 جز برای حفظ هوایی که تو می بویی (۱۷۵).

و یا در شعر زیر که شاعر خاطرات خود را در بیشه زارها بازگو می‌کند و از محبوب خود به نام «رز» سخن می‌گوید:

شبنم درهای خود را هدیه می‌کرد،
 و جنگل چترهای آفتابش را،
 من می‌رفتم، گوش می‌سپردم به طرقله‌ها،
 و رز به بلبلان (هوگو ۱۹۹۵، ۲۸۵).

تقارن بلبل با یاد یار در شعر حافظ و غزل‌های او نیز به وفور به چشم می‌خورد. باغ اشعار حافظ نیز صحنه نمایشی است که در آن حضور همزمان گل‌ها و پرندگان از جنبه زیبایی‌شناسی خاصی برخوردار است:

رفتم به باغ صبحدم تا چنم گلی	آمد به گوش ناگهم آواز بلبلی
مسکین چو من، به عشق گلی گشته مبتلا	واندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی
می‌گشتم اندران چمن و باغ، دم به دم	می‌کردم اندران گل و بلبل تأملی
گل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق	این را تغییری نه و آن را تبدلی
چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب	گشتم چنان که هیچ نماندم تحملی

(۴۶۹)

هرچند که در شعر هوگو «رژ» که نام گلی است که معشوق اوست و بلبلان نغمه عشق را برای او می‌خوانند، اما در شعر حافظ، سخن از عشق دنیوی نیست، بلکه:

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

(۳۱۶)

به عبارت دیگر در شعر عرفانی حافظ، گل نماد زیبایی خالق است و بلبل عاشقی است که از شدت حسن جمال گل پریشان شده و برای تجلیل از آن، آواز پرشوری را سر داده است. بنابراین در شعر حافظ، گل وجود مطلق و وحدت الهی است و بلبل سرود ستایش آن وجود مطلق را می‌خواند.

پس این محبوب گاهی مخلوق است و گاهی خالق، زمانی هم اشاره به مفاهیمی همچون وطن، آزادی، جمهوری و غیره دارد. مثلاً ویکتور هوگو در زمان تبعید، درباره میهن خود فرانسه و دریای آن می‌سراید:

دوست می‌دارم مرغابیت را، ای دریای ژرف،
که می‌تکاند خود را از آب‌های موج در گونه‌ات،
از لابه لای پرو بال رنگارنگش
فرو می‌رود در امواج غول پیکرت،
و بیرون می‌شود از دهان‌های گشاده امواجت
همچو روحی که از آلام می‌گردد آزاد (پیشین، ۵۰).

بنابراین نقش پرنده، در همه اشعار بالا نقشی توصیفی است و نگاه شاعر به آن‌ها واقع‌گرایانه است. از این رو هر چه شاعر واقع‌گراتر باشد، پرنده توصیفی او به واقعیت‌های روزمره نزدیک‌تر است، اما هرچه شاعر درون‌گراتر باشد، از صور خیال بیشتری بهره می‌برد، در این صورت پرنده توصیفی به احوالات روحی و درونی شاعر نزدیک‌تر می‌شود. بطوری‌که آنچه را در اطراف خود مشاهده می‌کند، از ورای احوالات درونی خود توصیف می‌کند. در این میان استفاده از تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه و سایر صور خیال رواج پیدا می‌کند و البته پرندگان به دلیل تنوع، گوناگونی و زیبایی، بهترین منابع الهام شاعرند. به‌طور مثال در شعر زیر، وینیی به توصیف کشتی‌هایی که در بندر ابوخیر کناره گرفته‌اند، می‌پردازد و با تشبیه آنان به قوهای خفته، صحنه‌های خیال‌انگیزی از این بندر را ارائه می‌دهد:

از میان شما شاید یکی مانند من دیده باشد
روی بحری تنها، قوهای خفته‌ای را
که سپرده‌اند خود را به دستان باد [...] .
در جوار ابوخیر، این چنین، می‌آسود گشتیم (۱۵۴).

در این ابیات، تنهایی قو و تنهایی دریا حکایت از احوالات شاعر نیز دارد. او بی‌وقفه از تنهایی رنج می‌برد و آن را این چنین توصیف می‌کند. همین احساس تنهایی را سهراب سپهری (۱۳۸۳) نیز به تصویر می‌کشد و با سخن گفتن از تنهایی مرغی به «رنگ معنا»، از تنهایی خود می‌گوید:

دیر زمانی است روی شاخه این بید
مرغی بنشسته کو به رنگ معناست
نیست هماهنگ او صدایی، رنگی .
چون من در این دیار، تنها، تنهاست (۲۰-۲۱).

گاهی نیز شاعر با بهره بردن از حضور پرندگان، جهان پیرامون خود را به گونه‌ای متفاوت توصیف می‌کند. مثلاً والرئ (۱۹۶۸) یکی از اشعار خود را «گورستان دریایی» می‌نامد، پرنده، دریا، آسمان، جنگل و گورستان را در کنار هم قرار می‌دهد و به این ترتیب تضاد میان مرگ و زندگی، پویایی و ایستایی، روشنایی و تاریکی را به تصویر می‌کشد:

این بام آرام که بر آن کبوتران سفید قدم می‌نهند،
در میان انبوه کاج‌ها می‌تپد، در میان گورها، [...] (۱۴۷)

در ابیات بالا، منظور شاعر از بام آرام، دریای آرام است و کبوتران کنایه از کشتی‌هایی با بادبان‌های سفید دارند. این بام قطعاً همان بام سپهری در شعر «پشت دریاها» نیست، اما شعر او نیز حکایت از تضاد میان جهل و معرفت، تاریکی و روشنایی، سکون و حرکت دارد. شهری که او در آغاز قطعه «پشت دریاها» به تصویر می‌کشد، شهری است خالی از آگاهی، خالی از حرکت و جنبش. شهری است که در آن همه در خوابند، قهرمانی ندارد، سرابی بیش نیست و تاریکی شب همه جا را فراگرفته است. اما آرمان‌شهری که شاعر در بخش دوم شعر خود به تصویر می‌کشد و همگان را به حرکت به سوی آن ترغیب می‌کند، شهری است که به نور معرفت روشن است. در این شهر سخنی از سراب پریان دریایی نیست، بلکه «بام‌ها جای کبوترهایی است، که به فواره هوش بشری می‌نگرند.» (سپهری، ۳۶۴) این شهر همان مکانی است که در آن «صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد.» (همان، ۳۶۵) و سرانجام این‌که شاعران که خود وارثان «آب و خرد و روشنی‌اند» (همانان)، نیز متعلق به همین شهرند. از این‌روست که در بسیاری از اشعار جهان، پرنده نماد شاعر می‌شود. زیرا پرنده از توانایی‌هایی همچون پرواز، آواز و نگاهی نافذ برخوردار است که شاعر را شیفته خود می‌سازد.

۲- پرندگان: نماد سودای پرواز، آواز و نفوذ نگاه

توجه شاعران به پرندگان فقط به خاطر ابعاد زیبایی شناختی نیست. توانایی پرواز، آوای دل‌انگیز، و چشمان نافذ پرندگان است که موجب برتری آنان در میان همه موجودات شده است. در کتاب *تصنیف‌های عاشقانه بی‌ترانه* ورنلن از قدرت «مهار آسمان‌ها» و پرواز پرندگان، به عنوان «تنها قدرتی که آرزوی هر انسانی است» سخن می‌گوید. لامارتین (۱۹۲۴) در این باره می‌سراید:

آه! صدایت را با صدای من درآمیز
هموست که صدای ما را می‌شنود،
اما نیایش آسمانی تو

بهرتر می‌رسد به سپهری که در انتظار توست (۳۵۶)

این توانایی‌های منحصر به فرد، که به موجب آن مرغان و پرندگان نماد پرواز و نفوذ نگاه و کلام می‌شوند، در شعر معاصر فارسی نیز مورد توجه شاعر قرار می‌گیرد، آن‌گونه که سهراب سپهری در باب پرنده در قفس می‌سراید:

« میان پرنده و پرواز فراموشی بال و پر است.

در چشم پرنده قطره بینایی است [...]»

سرودش به زیر و بم شاخه‌ها پیشی گرفته است» (۱۹۱)

فردوسی نیز در قصه پرواز کیکاووس ابیاتی را سروده که اشاره به همین سودا و رویای پرواز دارد، پرواز پادشاهی که توسط چند عقاب تیزبال بر فراز ابرها اوج می‌گیرد. واز آسمان شهری عبور می‌کند تا از اسرار سپهر آگاه شود و راز آسمان را بداند. رویایی که شاتوبریان (۱۹۹۹) فرانسوی نیز در سر می‌پروراند و در کتاب رنه که به حسب حال نویسی می‌ماند، با لحنی آکنده از شعر و شور می‌نویسد:

« اغلب ، مرغان مهاجری را که بالای سرم به پرواز در می‌آمدند، با نگاهم دنبال

می‌کردم. سواحل ناشناخته و سرزمین‌های دور دستی را که بدان می‌رفتند، تجسم

می‌نمودم، و همواره آرزو داشتم که سوار بر بال‌هایشان باشم» (۷۲)

رؤیای شاتوبریان، رؤیای انسان‌هایی است که در پرندگان نماد آزادی را می‌بینند که می‌تواند همه حصارهای زمینی را از میان بردارد و به سرزمینی قدم نهد که هیچ انسانی توان دست یافتن به آن را ندارد. پس، پرنده نماد پرواز به سرزمین‌های ناشناخته و دست نخورده‌ای می‌شود که هر انسانی آرزوی رسیدن به آن را در سر می‌پروراند.

پرواز پرندگان علاوه بر این که نماد بهره‌مندی آن‌ها از آزادی است، بیانگر سرمستی آن‌ها نیز در فضا است. بنابراین پرواز پرنده از نگاه شاعر نشان از گریز به سوی لایتناهی، تعالی و حتی به سوی خداوند را دارد، زیرا بال نماد عروج روح به سوی خداست. از این‌رو هوگو (۱۹۹۵)، پرواز مرغان به سوی آسمان را، در شعری نمادین به نجوای مرغان با خدا و حرکت به سوی او تشبیه می‌کند و می‌نویسد:

آسمان زرین بود ،

و مرغان رو به سوی آن کسی کو همه می‌خوانندش،

شاید که با خدایشان سخن از آدمیان می‌گفتند،
و آواز مقدسشان را سر می‌دادند (۵۲۱).

اما هنگامی که سخن از عروج می‌شود، ادبیات اغلب اشاره به بال فرشتگان دارد. پرندگان نماد فرشتگان می‌شوند و روح انسان در کالبد آنان به سوی آسمان‌ها می‌رود. در آثار مصریان باستان، ارواح با بال‌های خود صعود می‌کردند و بسیاری از موجودات اسطوره‌ای همچون پگاز، یا الهه شعر و موسیقی، بالدار تصور شده‌اند، زیرا رابط میان آسمانیان و زمینیان‌اند. در میان همه موجودات روی زمین، شاعران که از روح حساس و لطیفی برخوردارند، تن خاکی را همچون قفسی می‌دانند و همچون عقابی که توسط مربی فراخوانده می‌شود، سودای هجرت به سوی جهانی ماورایی را در سر می‌پروراند. به گفته باشلار (۱۹۵۶) پرنده با دور شدن از زمین و رفتن به سوی آسمان، دیگر موجودی زنده نیست «بلکه به خودی خود پرواز می‌شود» (۵۱-۵۰) و رلن با الهام از پرواز مرغان دریایی به پرواز روح خود بر روی امواج آشفته دریا اشاره می‌کند و می‌سراید:

نمی‌دانم چرا
روح آرزدهام
با بالی پریشان و آشفته بر ماورای دریاها پرواز می‌کند،
و هر آنچه را عزیز می‌دارم،
عشقم آن را در امواج دریا پنهان می‌کند. [...] (۱۹۰۵-۱۹۰۲، ۲۷۳)

در «شعر نسیم دریایی» مالارمه نیز که از آلام روحی خود رنج می‌برد، شوق پرواز به سوی آسمان لاجوردی را در سر می‌پروراند، می‌سراید:

تن اندوهگین است، افسوس! و من همه کتاب‌ها را خوانده‌ام .
باید گریخت! گریز به آنجا! مرغانی را احساس می‌کنم که
از بودن در میان کف ناشناخته دریا و آسمان‌ها سرمستند! (مالارمه ۱۹۴۵، ۳۸)

روح شاعر از بودن در کالبد خاکی خسته می‌شود و همواره شوق فرار و گریختن را در سر می‌پروراند. پرنده نماد روح شاعری می‌گردد که گاه بر ماورای دریاها و امواج آشفته آن به پرواز در می‌آید، به سوی ناشناخته‌ها پرواز می‌کند و گاه آنچنان زخم خورده و سرگردان

می‌گردد که به ورطهٔ هلاکت و نابودی سقوط می‌کند. مثلاً هوگو در شعر «اندوه المپیو» روان اندوهگین را همچون پرنده‌ای با بال‌های زخم‌خورده به تصویر می‌کشد و می‌نویسد:

پس در آن ایام، که روح اندوهناک است، اندیشه همام
لحظه‌ای را با بال‌های مصدوم پرواز می‌کنند،
پس از آن بار دیگر به ناگاه بر زمین واژگون می‌گردند (۵۲۲).

پس سودای پرواز، رویای صعود و عروج است و شکستگی بال بیانگر سقوط، حتی اگر بال‌های فرشته‌ای باشد، همانند شیطان که از فرمان الهی سرپیچی می‌کند، و در نتیجه پروبال خود را از دست می‌دهد. در شعر «پایان شیطان» ویکتور هوگو این سقوط را به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که چه گونه این فرشته در تاریکی فرو می‌رود، پر و بال خود را از دست می‌دهد و وحشت همهٔ وجود او را فرا می‌گیرد:

او هراسان، در غبار و تاریکی فرو می‌رفت،
تنها بود، و، از پس او، در آن شب‌های ازلی،
پر بال‌هایش، آهسته‌تر می‌ریخت.
مبهوت، غمگین و خاموش فرو می‌رفت،
اندوهگین، با دهانی باز و پاهایی رو به فلک،
هراس مهلکه بر کبودی چهره‌اش می‌فزود (هوگو ۱۹۹۵، ۳۰۹).

محروم بودن از پرو بال، نمایانگر عدم توانایی پرواز به سوی تعالی است. حتی در شعر مولانا (۱۳۷۹) نیز پر و بال معنویت را به هر قیمتی باید حفظ کرد، زیرا برای پرواز در فضای ملکوت، داشتن پروبال ضروری است:

در لحد کین چشم را خاک آگند هستت آنچه گور را روشن کند؟
آن زمان که دست و پایت بردرد پر و بال هست تا جان بر پرد؟

(۴۸)

مولانا عدم تجانس روح و جسم را به مرغ و قفس تشبیه می‌کند و معتقد است، هنگامی که مرغ جان از قفس جسم رها می‌شود، پر و بالی باید تا روح بتواند به پرواز درآید:

جان مجرد گشته از غوغای تن می‌پرد با پر دل بی پای تن
(همان، ۸۷)

در این شعر مولانا، همچون سایر اشعار نویسندگان فرانسوی یا ایرانی، مشاهده می‌شود که علاقه شاعران به توصیف پرندگان و مرغان تنها به خاطر زیبایی‌ها و توانایی‌های منحصر به فرد آنان در پرواز و یا ویژگی‌های دیگر نیست. شاعران مجذوب پرندگان‌اند، زیرا که شباهت‌های فراوانی را میان خود و پرندگان می‌یابند، تا جایی که پرنده نماد خود شاعر می‌شود.

۳- پرنده، نماد شاعر

ندانم نوحه قمری به طرف جویبار از چیست؟ مگر او نیز همچون من، غمی دارد
شبانروزی
(حافظ، ۳۹۷)

شاعر توصیف‌گر طبیعت و زیبایی‌های خلقت است. مرغان و پرندگان نیز افزون بر این که خود جلوه‌ای از زیبایی‌های طبیعی‌اند، مداح آن نیز هستند. همین نکته موجب شده تا شاعر شباهت‌های فراوانی را میان خود و پرندگان بیابد: آنان نیز همچون شاعر از چرخ روزگار شکوه می‌کنند، عشق را می‌سرایند، در کنار طبیعت خوشبخت‌اند، از اسرار آگاهند...
تئوفیل گوتیه (۱۹۴۷) در قطعه شعر «آنچه پرستوها می‌گویند» می‌سراید: «زیرا که شاعر پرنده‌ای است» (۹۶). ویکتور هوگو (۲۰۰۲) شاعر را همچو بلبل عاشق و تنها می‌یابد که حتی در دنیای آکنده از ظلمات، همچنان شعر خود را می‌سراید:

شب از راه رسید، همه جا در سکوت، شعله‌ها خاموشند،
در بیشه‌های تاریک چشمه‌ها نالان
بلبل، در ظلمات لانه‌اش، گشته پنهان
همچو شاعر، همچو عاشق
سر داد شعر خود را (۲۸۷).

از هومر، اولین شاعر تنها و فرورفته در تاریکی نابینایی خود گرفته تا شاعران معاصر،

اسطوره پرنده - شاعر همواره در ادبیات جهان مطرح شده و آواز پرنده با سرود و شعر شاعر در هم آمیخته است:

هر مرغ به دستانی، در گلشن شاه آید بلبل به نواسازی، حافظ به غزل‌گویی
(حافظ، ۳۹۷)

در بیت دوم در صورتی که نام حافظ با شاعر جایگزین شود، می‌توان به عمق اشتراک شاعر و پرنده پی برد: «بلبل به نواسازی [شاعر] به غزل‌گویی.»
باشلار (۱۹۵۶) آواز پرندگان را نماد ایجاد زبانی متفاوت زبان شعر می‌داند (۵۳).
بودلر (۱۹۷۵) در قطعه شعر سمبولیستی خود به نام «آلباتروس» (مرغ طتفان)، این پرنده را «شاهزاده ابرها» می‌نامد و می‌نویسد:

شاعر به شاهزاده ابرها می‌ماند
که توفان را می‌آزارد و به تیرانداز می‌خندند (۲۲)

در حقیقت، نامدارترین شاعران فرانسوی قرن نوزدهم، خود را متعلق به این جهان خاکی نمی‌دانند. لامارتین (۱۹۲۴)، در قیاس شاعر و شاهین، پرنده اسطوره‌ای، پرنده ژئوس، پیام آور و سخنگوی خدایان، می‌سراید:

گویی که به میرایان می‌گوید: «من از خاک زاده شدم
اما در آسمان‌ها می‌زیم!» (۱۹۲)

قیاس شاعر با این پرنده اسطوره‌ای، از آن لحاظ که شاعر نگاه نافذی دارد و چیزهایی را که دیگران قادر به دیدنش نیستند، می‌بیند و قدرت پرواز، او را از هر مهلکه‌ای برحذر می‌دارد، قیاسی است که هوگو (۲۰۰۲)، پدر رمانتیسم فرانسه، به آن اشاره می‌کند:

پرنده ام [...]]
پروازم حتمی است،
بال‌هایی دارم در مقابل طوفان
و برای لاجورد آسمان (۴۶۹).

البته ادب فارسی نیز از این اسطوره در اشعار خود بهره برده است. یکی از زیباترین ابیاتی

که به بررسی انسان کامل و آرمانی می‌پردازد و آن را به این پرنده اسطوره‌ای تشبیه می‌کند، شعر فخرالدین عراقی است که می‌گوید:

شهبازم و شکار جهان نیست در خورم ناگه بود که از کف ایام بر پرم
(به نقل از رزمجو، ۲۲۳)

بلبل، شاهین، پرستو یا چلچله، پرنده‌گانی‌اند که شاعران همواره خود را به آنان تشبیه کرده‌اند، اما پرنده‌ای که بیش از همه جای خود را در شعر فرانسه، به ویژه در عصر رمانتیک داشته است، قوی اسطوره‌ای است، همان پرنده آپولون، با آواز افسانه‌ای، با بهره مندی از توانایی سه گانه‌اش در حرکت بر روی زمین، آسمان و دریا، او نماد موجود فوق العاده‌ای است که بر روی زمین تبعید شده است. همچون روح شاعری که در کالبد زمینی گرفتار آمده است. آواز قو، آواز مرگ است، آواز شاعری که از بودن در این جهان خاکی می‌سوزد، آرزوی دستیابی به خوشبختی از دست رفته را در سر می‌پروراند، و اندوه خود را در اشعارش بازگو می‌کند:

همچون قوی زیبایی که در هنگام مرگ برای آخرین بار
آهی می‌کشد و [...]]
قبل از رفتن می‌سراید وداع آخر را با زندگی [...] (شنبه، ۱۹۶۶، ۱۰)

زیرا قو پرنده‌ای است تنها و تبعید شده بر روی زمین. به گفته حق‌پور، تنهایی شاعر، به مانند:

تنهایی
پرنده ای است
که آنقدر
در قفس ماند
تا آخرین برگ جنگل
در خاطرش
گم شد (به نقل از تسلیمی، ۲۷۶)

قو نماد شاعری می‌شود که شکست، پشیمانی، تنهایی و خویشتن‌داری، او را به سرودن

اشعار رماتیک هدایت می‌کند. شاعری که برای وصال اصل خویش می‌نویسد:

بگذارم این قفس که پرّ و بال من شکست زآن سوی کائنات یکی بال گسترم
(به نقل از رزمجو، ۱۸۹)

یکی شدن نماد پرنده و شاعر در آثار بسیاری از شعرای قرن نوزدهم مشاهده و تبدیل به اسطوره می‌شود. اسطوره پرنده-شاعر که در قرن بیستم نیز هنوز در آثار شعری همچون بلز ساندرار، ایو بُنفوا، روبر ساباتیه، ژیردو و ... پا بر جا مانده است، بیان از حالات درونی یا رفتارهای اجتماعی شاعر دارد.

نتیجه‌گیری

هرودوت بر این باور بود که هومر و هزیور اولین کسانی بودند که مجموعه‌ای از داستان‌های خارق‌العاده را به نگارش درآوردند تا در آن قدرت‌های فرا بشری و چه‌گونگی مداخله آنان را در جهان انسانی را به تصویر کشند و به این ترتیب بود که اسطوره‌ها خلق شدند. حتی پس از مدتی، خود شعرا نیز اسطوره شدند. از همان زمان، پرندگان به واسطه نعمت پرواز، نماد روابط میان زمین و ماوراء آن شدند. به شکلی که در ادبیات یونانی، کلمه پرنده به مفهوم پیام‌آسمانی نام گرفت و خود اسطوره‌ای شد در آثار شعرای جهان. اسطوره‌ای که ریشه در تمایل انسان به گذر از دنیای زمینی و قدم نهادن در جهان کائنات دارد. پس پرندگان نیز نماد روحی گشتند که از کالبد خاکی خلاص می‌شود و چون به جهان ماوراء دست می‌یابد، نماد جهان ملکوت می‌شود. به این ترتیب، نبرد میان پرندگان و مارها، نماد ستیز ملکوتیان در مقابله با زمینیان می‌شود. تا جایی که در ادبیات برخی از کشورها مثل ادبیات چینی، پرندگان نماد پریان، نامیرایان و پیام‌آوران ملکوتی گشتند. البته شعر فرانسه در قرن نوزدهم نیز سرشار از این اسطوره‌هاست. اسطوره پرندگانی که نماد حالات روحی انسان‌ها، فرشتگان‌اند. پرندگان مسافر یا پرندگان مهاجر نماد روح انسان‌هایی می‌شوند که در راه معرفت‌شناسی گام برمی‌دارند. زبان مشترک آنان، زبان شناخت و معرفت می‌شود. اشتراکات میان شاعر و پرنده آنقدر زیاد می‌شود که یکدیگر را برادر، همزاد، و آینه می‌نامند و در نهایت اسطوره واحد شاعر-پرنده را به وجود می‌آورند.

مشغله انسان با پرنده همچنان ادامه دارد. از جمله، می‌توان به داستان‌ها و فیلم‌های خیالی روزگارمان اشاره کرد. در این داستان‌ها و فیلم‌ها، پرندگانی را می‌بینیم که در بیشتر موارد از

عالمی جهانی می‌آیند و با انسان به جدال برمی‌خیزند. این را نشانه‌ی روان‌نژندی انسان معاصر دانسته‌اند. با این حال، شعرای رمانتیک با برملاکردن ناخودآگاه آدمی، در زمینه‌ی آشکار ساختن روی دیگرش تلاش کردند. پرندگان شر و شرور فیلم‌های امروزی را نیز می‌توان میراث کندوکاو آنان در این قلمرو دانست که پرداختن به آن بحثی دیگر می‌طلبد.

کتاب‌شناسی

- تسلیمی، علی. (۱۳۸۳). *گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران*. شعر، تهران: نشر اختران.
حافظ. (۱۳۷۷). *دیوان*، تدوین از دکتر سلیم نیساری. تهران: نشر سیناگار.
رزمجو، حسین. (۱۳۷۵). *انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی*. تهران: نشر امیرکبیر.
سپهری، سهراب. (۱۳۸۳). *هشت کتاب*. تهران: نشر طهوری.
- Bachelard, (1943). *L'Air et les songes*. Paris, Librairie José Corti.
---. (1956). *Lautréamont*. Paris, Librairie José Corti.
Baudelaire, C. (1997) *Œuvres complètes*, « Avril ». Paris, Seuil.
---. (1975). *Œuvres complètes*, t. I; *Les fleurs du Mal*. Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
Char, René. (1961). *Poésies et proses choisies*. Gallimard.
Chateaubriand, François-René de. (1999). *Œuvres complètes*. III, Paris, Garnier.
Chénier. *Œuvres complètes, Nèere* (1966). Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
Frazer, James George. (1950). *The Golden Bough: A Study in Magic and Religion*. Abridged Edn. New York: Collier Books.
Gautier, Théophile. (1947). *Emaux et Camées*. t. III, Droz.
Hugo, Victor. (1995). *Œuvres Complètes*. t. XIV. Chantiers, Paris, R. Laffont.
---. (2001). *Œuvres Complètes, Poésies*. III, Paris, J. Hetzel, A. Quantin, Num: BNF.
---. (2002). *Œuvres Complètes*. Paris, R. Laffont.
Lamartine, Alphonse de. (1924). *Œuvres complètes*, «Au rossignol», *Harmonies*, Paris, Hachette.
Mallarmé, Stéphane. (1945). *Œuvres complètes*. Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
Michelet. (1977). *L'oiseau*. Paris, Hachette.

Valéry, Paul, 1968 *Œuvres complètes*. t. I, Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.

Verlaine, Paul. (1902-1905). *Œuvres complètes*, t. I, Paris, L. Vanier.

---. (1919). *Fêtes galantes*, Paris, R. Helleu.

Vigny, Alfred de. (1986). *La Maison du Berger*. Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.

---. 1993. *Œuvres complètes*. Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.